

## Investigating the Origin of the Political Authority of Christian Leaders and the Position of Catholic Christianity

**Mohammad Reza Karimi Vala**

Faculty Member of the Islamic Studies, Department at Qom University, Qom, Iran,  
(Corresponding author), r.karimivala@qom.ac.ir

**Ahmad Aghaei Meybodi**

Professor at Farhangian University, Yazd, Iran, aghaiahmad@gmail.com

۱۱۹

پژوهشنامه ادیان

### Abstract:

Political authority and its origins are fundamental issues in the formation of a political community. Christian theologians, in accordance with their worldview and the ideology based on it, have sought to provide a coherent theory in this regard. Among them, Catholic thinkers throughout different eras have held varying opinions. The central question of this research is the basis of the political authority of Jesus Christ and his successors, in addition to religious authority, within Catholic Christianity. This study is conducted using a documentary-analytical method and examines the views of various scholars from different periods of Catholicism. It demonstrates that many of them believe that any form of political legitimacy originates from God, who is the absolute ruler of the universe. He is the one who has delegated the right of sovereignty and political authority to Jesus Christ and, after His ascension, to His successors, including the apostles and bishops, so that they may either govern themselves or legitimize the rule of kings. Therefore, any form of governance that is not based on these two foundations is considered illegitimate and unlawful.

**Keywords:** Political Authority, Legitimacy of Government, Christianity, Catholicism, Religious Governance.

## بررسی خاستگاه اقتدار سیاسی پیشوایان مسیحی و موضع مسیحیت کاتولیک<sup>۱</sup>

احمد آقایی میبیدی<sup>۳</sup>

محمدرضا کریمی والا<sup>۲</sup>

۱۲۰

پژوهشنامه ادیان چکیده

اقتدار سیاسی و خاستگاه آن، از مسائل بنیادین در شکل‌گیری یک جامعه سیاسی است. اندیشمندان الهیات مسیحیت، مطابق با جهان‌بینی و ایدئولوژی مبتنی بر آن، کوشیده‌اند نظریه‌ای متقن در این رابطه ارائه دهند. در این میان، اندیشمندان کاتولیک در ادوار مختلف، صاحب نظری متفاوت هستند. پرسش محوری این پژوهش، مبنای اقتدار سیاسی عیسی مسیح و وارثان آن حضرت، علاوه بر اقتدار دینی، در مسیحیت کاتولیک است. این پژوهش به روش اسنادی - تحلیلی انجام شده و با بررسی نظرات صاحب‌نظران مختلف در دوره‌های گوناگون کاتولیک، نشان می‌دهد که به اعتقاد بسیاری از آن‌ها، هر نوع مشروعیت سیاسی از خداوند، که حاکم مطلق جهان است، نشأت می‌گیرد. اوست که حق حاکمیت و اقتدار سیاسی را به عیسی مسیح و پس از عروج او به جانشینانش، از جمله رسولان و اسقفان، تفویض کرده است تا یا خود عهده‌دار امور شوند یا به حکومت پادشاهان مشروعیت دهند. بنابراین، هر نوع حاکمیتی که بر این دو مبنای استوار نباشد، نامشروع و غیرقانونی تلقی می‌شود.

**کلیدواژه:** اقتدار سیاسی، مشروعیت حکومت، مسیحیت، کاتولیک، حکومت دینی

سال ۱۹، شماره ۳۵، بهار و تابستان ۱۴۰۳

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۰۳

۲. عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول): r.karimivala@qom.ac.ir

۳. استاد دانشگاه فرهنگیان یزد، یزد، ایران  
aghaiahmad@gmail.com

## مقدمه

یکی از مسائل کلیدی در هر نظام سیاسی، مفهوم اقتدار است. اندیشمندان سیاسی با توجه به جهان‌بینی و ایدئولوژی‌های مختلف خود، از زوایای گوناگون به این موضوع پرداخته و نظرات متفاوتی را ارائه کرده‌اند. تأثیر قوت و ضعف این دیدگاه‌ها بر رشد و افول تمدن‌ها بسیار چشمگیر است و سرنوشت یک ملت در جنبه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به نوع نگرش به قدرت و مشروعیت آن و همچنین دامنه آن وابسته است.

در دنیای مسیحیت، نظرات متفاوتی درباره مقوله اقتدار سیاسی وجود دارد و فرقه‌های مسیحی در این زمینه توافق نظر ندارند. کلیسای ارتدوکس دین و سیاست را از یکدیگر تفکیک کرده و اقتدار سیاسی را به عهده امپراتور می‌گذارد و با پادشاهی اسقفان مخالف است (McGuckin, 2008, p. 380). کلیسای پروتستان نظریه «پادشاهی کشیش» را رد می‌کند و معتقد است مسیحیان باید از دخالت در امور سیاسی پرهیزند (McGuckin, 2008, p. 380). در کلیسای کاتولیک نیز نظرات گوناگونی درباره اقتدار سیاسی وجود دارد. در طول تاریخ، برخی از اندیشمندان از اقتدار سیاسی اسقفان حمایت کرده‌اند، در حالی که عده‌ای دیگر با این دیدگاه مخالفت کرده‌اند.

اما پیش از ورود به بحث اصلی، ضروری است توضیحاتی درباره اصطلاح‌های «کلیسای کاتولیک» و «اقتدار» ارائه شود. کلیسای کاتولیک به معنای کلیسای جامع و مادر همه کلیساها است (کونگ، ۱۳۸۴، ص ۵۸) این کلیسا دارای قدمتی دوهزار ساله است و مدعی است که بهترین تبیین از حضور خدا در جهان را ارائه می‌دهد. همچنین، به‌عنوان جریان اصلی مسیحیت، تنها محور نجات و رستگاری و صاحب اقتدار بر سایر کلیساها به شمار می‌آید (کونگ، ۱۳۸۴، ص ۷۵، ص ۱۲۰). کلیسای کاتولیک، حجیت خود را به‌صورت سلسله‌وار به پطرس، جانشین عیسی مسیح، می‌رساند. کلیدی‌ترین جمله‌ای که در کتاب مقدس به نقل از عیسی مسیح درباره کلیسا آمده، این است: «و من نیز به تو می‌گویم که تو پطرس هستی و بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت» (انجیل متی ۱۶: ۱۸). اسقف در کلیسای کاتولیک به‌عنوان مقام عالی‌رتبه دینی، مسئول رهبری و نظارت بر یک منطقه خاص است. وظایف او شامل هدایت روحانی مؤمنان، نظارت بر کلیساها، آموزش کشیشان، نمایندگی کلیسا در جامعه و حفظ وحدت کلیسا می‌باشد. اسقف‌ها معمولاً از میان کشیشان انتخاب می‌شوند و به‌عنوان جانشینان رسولان و حاملان سنت‌های دینی شناخته می‌شوند (لین، ۲۰۱۰، صص ۴۴-۴۵).

اما «اقتدار» در لغت به معنای قدرت یافتن و قدرت داشتن است (عمید، ۱۳۸۹، ص ۱۵۴). معادل این واژه در زبان انگلیسی، «Authority» است. فرهنگ آکسفورد این واژه را به چند معنا تعریف کرده است:

۱. حق یا قدرت فرمان دادن، تصمیم گرفتن و به تمکین درآوردن؛
  ۲. شخص یا سازمانی که قدرت و کنترل سیاسی یا اجرایی را داراست؛
  ۳. قدرت تفوق بر دیگران، به ویژه به دلیل داشتن عادت فرماندهی یا داشتن علم قابل قبول در مورد یک موضوع (Oxford Advanced Learner's Dictionary, 2010). از دیدگاه وینسنت، «آتوریت» به معنای برخورداری از میزانی رسمی از قدرت و فرمانبرداری دیگران است و شامل احراز برخی وظایف خاص در چارچوب مقررات مربوطه می باشد (وینسنت، ۱۳۷۱، ص ۶۷).
- باتوجه به معنای دوم فرهنگ آکسفورد که «آتوریت» را به معنای شخص صاحب حق فرمان دادن تعریف کرده است، می توان اقتدار موردنظر در این نوشتار را به این شکل تعریف کرد: شخصی مورداعتماد که شایستگی و مشروعیت لازم برای فرمان دادن را دارد و دیگران باید به او مراجعه کرده و از او تبعیت کنند.

اما در مورد پیشینه بحث، کسانی که به این موضوع پرداخته اند، عمدتاً به نقد عملکرد کلیسا در قرون وسطی اشاره کرده اند. برای مثال، در کتاب «مفهوم ولایت مطلقه در اندیشه سیاسی سده های میانه» نوشته سید جواد طباطبایی، با نگاهی انتقادی به بررسی اقتدار پاپ ها در قرون وسطی پرداخته شده است، اما به مبانی اقتدار سیاسی عالمان و نظرات موافق و مخالف کمتر توجه شده و از تفکیک عملکرد اربابان کلیسا از مبانی دینی مسیحیت غفلت شده است. در مقاله «قدرت و عصمت پاپ از دیدگاه مسیحیت» نوشته محمدرضا جواهری، به خوبی به توصیف اقتدار و عصمت پاپ در قرون وسطی پرداخته شده، اما دلایل الهیاتی آن کمتر مورد توجه قرار گرفته است. همچنین در کتب علوم سیاسی، به تئوکراسی و حکومت دینی در مسیحیت پرداخته شده، اما دلایل الهیاتی به دقت مورد بررسی قرار نگرفته است. در منابع لاتین نیز مطالب متعددی درباره تئوکراسی و حکومت کلیسا وجود دارد که غالباً به نقد عملکرد کلیسا در قرون وسطی پرداخته اند و اصل بحث مشروعیت اقتدار سیاسی عالمان تحت تأثیر عملکرد کلیسا قرار گرفته است. بسیاری از نویسندگان معاصر نیز در زمره منتقدان این نظریه قرار دارند. از جمله این کتاب ها می توان به «The Byzantine Theocracy» نوشته استیون رانسیمن اشاره کرد که به تئوکراسی بیزانسی و حکومت خدا بر روی

زمین، باورهای مردم و کاهنان و فروپاشی تئوکراسی در بیزانس پرداخته است، اما به اقتدار سیاسی عالمان دینی و مشروعیت آنها به تفصیل نپرداخته و عمدتاً بحث حول حکومت امپراتوران مسیحی است. جان گروشی نیز در کتاب «Christianity and Democracy: A Theology for a Just World Order» به نقش تاریخی مسیحیت در توسعه دموکراسی می‌پردازد، اما به‌ندرت اقتدار سیاسی عالمان را بررسی می‌کند. ژان هانی نیز در کتاب خود به نام «Sacred Royalty» به رابطه تاریخی بین سلطنت و کلیسا می‌پردازد و بررسی می‌کند که چگونه سیستم‌های سیاسی تحت تأثیر اقتدار دینی در طول تاریخ قرار گرفته‌اند. این اثر دیدگاه‌هایی درباره ماهیت اقتدار سیاسی از منظر جوامع باستانی و مدرن ارائه می‌دهد. جوزف شاو نیز در کتاب خود به نام «Defence of Monarchy: Catholics under a Protestant King» نقش سلطنت را در سنت کاتولیک بررسی می‌کند و پیامدهای آن را برای اقتدار سیاسی، به‌ویژه در زمینه‌هایی که سلطنت با آموزه‌های کاتولیک هم‌راستا نیست، تحلیل می‌کند. کریستوفر آ. فرارا نیز در کتاب خود با عنوان «Liberty, the God That Failed» به نقد دولت سکولار پرداخته و زمینه تاریخی اقتدار سیاسی را از منظر کاتولیک بررسی می‌کند و استدلال می‌کند که باید به یک دیدگاه یکپارچه‌تر از کلیسا و دولت بازگشت.

در این مقاله تلاش می‌کنیم با استفاده از شیوه اسنادی-تحلیلی، اقتدار سیاسی پیشوایان مسیحی در ادوار مختلف تاریخ کلیسای کاتولیک را بررسی کنیم. آیا عیسی مسیح علاوه بر اینکه پیشوای دینی است، پیشوای سیاسی نیز بوده است؟ پادشاهی او در عالم ملکوت قرار دارد یا در عالم ملک نیز وجود دارد؟ آیا این پادشاهی جهانی است یا آن جهانی؟ آیا به زمان آخرالزمان مربوط می‌شود یا به زمان حال؟

پس از انجام بررسی‌های لازم، قصد داریم در خصوص وارثان آن حضرت نیز موضوع را مورد تحلیل قرار دهیم. آیا رسولان و عالمان دینی علاوه بر اقتدار دینی، اقتدار سیاسی نیز دارند؟ ادله مخالفان چیست و پاسخ موافقان کدام است؟

## اقتدار سیاسی در مسیحیت

در دین مسیحیت، مشروعیت حکومت از آن پروردگار است (مزامیر ۱۰۳: ۱۹) و کسانی که به نوعی از طرف خداوند مأذون یا منصوب شده‌اند، مشروعیت حکومت دارند. عیسی مسیح،

شاخص‌ترین کسی است که خداوند پادشاهی خود را به او عطا کرده است (اول تیموتائوس ۶: ۱۵). عیسی مسیح هم اقتدار دینی و هم اقتدار سیاسی داشته است و اسقفان که به صورت سلسله‌وار از آن حضرت منصوب شده‌اند، وارثان عیسی مسیح در امور دینی و سیاسی به شمار می‌روند (تیرنی، ۱۳۹۳، ص ۹۱). از این منظر، حتی پادشاهان نیز نائبان خدا بر زمین به شمار می‌روند (فاستر، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۶۳-۴۶۴) که به اراده الهی به حکومت رسیده‌اند (McGuckin, 2008, p. 382). البته به اعتقاد برخی، پادشاه حق حاکمیت ندارد و تنها پاپ، که جانشین پطرس رسول است، حق حاکمیت را داراست (Cunningham, 2009, p. 28). این تلقی‌ها، هرچند در متون و نگاه برخی اندیشمندان مسیحی مشاهده می‌شود، اما به‌ویژه در مورد برخی پیشوایان مسیحی، نظیر اسقفان، مورد اتفاق نیست و در ادوار مختلف شاهد تغییراتی بوده است. بدین‌روی، تبیین مشروعیت حاکمیت و کنکاش جنبه‌های مختلف آن ضروری است. در این راستا، نخست باید حاکمیت الهی را روشن سازیم، سپس نحوه اقتدار سیاسی عیسی مسیح را تبیین کنیم و در آخر به بررسی مشروعیت اقتدار سیاسی جانشینان او از رسولان و اسقفان بپردازیم.

## حاکمیت خداوند

خداوند پادشاه حقیقی جهان است که بر همه امور حکمرانی دارد. در مزامیر ۱۰۳: ۱۹ آمده است: «خداوند، تخت فرمانروایی خود را در آسمان‌ها قرار داده است و از آنجا بر همه موجودات حکمرانی می‌کند». پادشاهی او تا ابد استوار خواهد ماند (دانیال ۲: ۴۴) و هرکس که از خدا اطاعت کند، از هر قوم و ملتی باشد، تابع حکومت اوست (اعمال رسولان ۱۰: ۳۴-۳۵). در کتاب اعمال رسولان اشاره شده که تحقق همه امور، حتی به صلیب کشیده شدن عیسی مسیح تحت اراده و حاکمیت الهی است: «خدا مطابق اراده و نقشه‌ای که از پیش تعیین فرموده بود، به شما اجازه داد تا به دست اجنبی‌های بی‌دین، عیسی را بر صلیب کشیده، بکشید» (اعمال رسولان ۲: ۲۳). همچنین، به اراده الهی بود که عده‌ای عضو رسولان آن حضرت شدند (افسیان ۱: ۱۱). خداوند، حاکم مطلق جهان است و عقل سلیم حکم می‌کند که انسان، مطیع حاکمیت الهی باشد تا به سعادت و آرامش هر دو سرائل آید (رومیان ۸: ۲۸). اما خداوند برای اقامه حاکمیت خویش، برخی از بندگان خویش را برگزیده و اقتدار خویش را به آنها تفویض کرده است، از جمله عیسی

مسیح: «خدای متبارک و قادر کل و واحد، شاه شاهان و سرور سروران، در زمان معین، مسیح را خواهد فرستاد» (اول تیموتائوس ۶: ۱۵) تا پادشاهی الهی را حکم فرما کند.

خلاصه اینکه خداوند پادشاه حقیقی جهان است و بر همه امور حکمرانی می‌کند. هر کسی که از او اطاعت کند، تابع حکومتش است. حتی رویدادهایی مانند صلیب کشیده شدن عیسی مسیح تحت اراده الهی قرار دارد. خدا حاکم مطلق است و انسان باید به حاکمیت او تسلیم شود تا به سعادت برسد. او برخی از بندگانش، از جمله عیسی مسیح، را برگزیده تا پادشاهی الهی را برقرار کنند.

### اقتدار سیاسی عیسی مسیح

خداوند به عنوان حاکم حقیقی، در روی زمین عیسی مسیح را به عنوان پادشاه انتخاب کرده و به او قدرت و اختیاری بخشیده است که دیگران از آن برخوردار نیستند. در انجیل متی ۲۸: ۱۸ آمده است: «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است». این قدرت شامل تصرف در کائنات و ابلاغ اوامر و نواهی الهی می‌شود. عیسی مسیح قدرت و کنترل بر طبیعت و جهان مادی را داراست؛ مانند شفادادن بیماران، زنده کردن مردگان و آرام کردن طوفان (انجیل مرقس ۴: ۳۹-۴۰).

اما راجع به شریعت، عیسی مسیح به رعایت دقیق دستورات تورات و کتب انبیا دستور می‌دهد و رسالت خود را تکمیل آنها برمی‌شمرد: «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صُحُف انبیا را باطل سازم؛ نیامده‌ام تا باطل نمایم؛ بلکه تا تمام کنم» (انجیل متی ۵: ۱۷).

حال سؤال این است که آیا عیسی مسیح اقتدار سیاسی نیز داشته است؟ به عبارتی، آیا عیسی مسیح پادشاه زمینی نیز بوده است یا فقط پادشاه آسمانی است؟ متفکران مسیحی در این زمینه اختلاف نظر دارند که در ادامه ادله آنها می‌آید.

### ادله مخالفین اقتدار سیاسی عیسی مسیح

برخی مخالف اقتدار سیاسی عیسی مسیح هستند و برای ادعای خود ادله‌ای را اقامه کرده‌اند:

۱. **مسیحیت دین سیاسی نیست:** برخلاف یهودیت و اسلام، مسیحیت به تشکیل یک جامعه مجزا یا ارائه اصولی برای حکومت‌داری فراخوان نداده است. بلکه تأکید دارد که مسیحیان تا زمانی که مجبور به ترک اصول عقاید خود نیستند، باید شهروندان خوبی در جامعه سیاسی باشند.

این دیدگاه نشان می‌دهد که مسیحیت بیشتر بر روی جنبه‌های معنوی و اخلاقی تمرکز دارد تا بر روی جنبه‌های سیاسی و حکومتی (White, 2003, p. 60).

۲. **دعوی جهان‌شمولی دین:** وقتی دینی داعیه جهان‌شمولی دارد، برای اینکه بتواند در مناطق مختلف رشد و حیات داشته باشد، نمی‌تواند وارد سیاست شود. اگر دین به سیاست وارد شود، در این صورت شامل عده خاصی می‌شود که باید جامعه مجزا با قوانین خاص سیاسی خود داشته باشند. این امر می‌تواند باعث شود که معنویت خالص از بین برود و دین به ابزاری برای قدرت و کنترل تبدیل شود (White, 2003, pp. 61-62).

۳. **دعوت عیسی مسیح به سلطنت الهی:** عیسی مسیح فرستاده شد تا یهودیان را به بازگشت به سلطنت الهی و غیریهودیان را به پذیرش آن ترغیب کند. سلطنتی که در دوران پادشاهی داوود به اوج خود رسید، ولی با خرابی معبد سلطنت الهی کم‌رنگ شد. یهودیان امیدوارند از نسل داوود مسیح ظهور کند و به احیای سلطنت الهی پردازد. اما احیای سلطنت الهی به معنای برپایی سلطنت در این جهان نیست، بلکه از آن جهان دیگری است (هابز، ۱۳۸۲، ص ۴۱۵). به همین دلیل، تعالیم عیسی نه با تعالیم یهودیان مغایرت داشت و نه با قوانین قیصر. او تشویق می‌کرد که هم مطیع صاحبان کرسی موسی باشند (انجیل متی ۲۳: ۲-۳) و هم مطیع قیصر (انجیل مرقس ۱۲: ۱۷). این رویکرد نشان می‌دهد که عیسی مسیح به دنبال ایجاد یک سلطنت سیاسی در این جهان نبود، بلکه بر روی معنویت و ارتباط با خدا تأکید داشت.

۴. **دوگانگی پادشاهی:** وجود دو شهر آسمانی و زمینی به این معناست که هر کدام دارای اصول و ارزش‌های خاص خود هستند (ر.ک: آگوستین قدیس، ۱۳۹۱). عیسی مسیح نیز گرچه «پادشاه پادشاهان» است (مکاشفه یوحنا ۱۷: ۱۴)؛ اما او «پادشاه شهر خدا» است. پادشاهی شهر خدا امری متفاوت از پادشاهی شهر زمینی است.

به طور خلاصه خداوند عیسی مسیح را به عنوان پادشاه زمین انتخاب کرده و به او قدرتی داده است که شامل کنترل بر طبیعت می‌شود. عیسی بر رعایت شریعت تأکید دارد و رسالتش را تکمیل کردن آن می‌داند. اما برخی متفکران مسیحی معتقدند که او اقتدار سیاسی ندارد و دلایلشان شامل این موارد است: مسیحیت دین سیاسی نیست و بر جنبه‌های معنوی تأکید دارد، دین جهانی نمی‌تواند به سیاست وارد شود، دعوت عیسی به سلطنت الهی به معنای برپایی سلطنت در این جهان نیست، و وجود دوگانگی پادشاهی آسمانی و زمینی نشان‌دهنده اصول و ارزش‌های متفاوت آنهاست.

پاسخ به ادله مخالفین، در کنار ادله موافقین، در بحث بعدی ارائه خواهد شد.

### ادله موافقین اقتدار سیاسی عیسی مسیح

موافقان اقتدار سیاسی عیسی مسیح ادله خود را به این صورت بیان کرده‌اند:

۱. **مسیحیت به عنوان دین سیاسی:** بشارت به ملکوت الهی در کلام عیسی مسیح جنبه سیاسی داشت (Chilton & Neusner, 1999, p. 39). به همین دلیل، حضرت یحیی به خاطر بشارت به آن شهید شد و عیسی مسیح دستگیر و به صلیب کشیده شد. اگر عیسی مسیح ارتباطی با حکومت نداشت، حکومت نیز با او کاری نداشت. اما وقتی او به شدت رهبران دینی خودپسند و ریاکار را مورد انتقاد قرار می‌دهد (انجیل متی ۲۳: ۱۳-۳۶؛ انجیل لوقا ۱۱: ۳۹-۵۴) و به هیرودیس پادشاه لقب «روباه» می‌دهد (انجیل لوقا ۱۳: ۳۲)، دشمنی‌ها آغاز می‌شود.

۲. **ملکوت خدا به عنوان امری نزدیک:** ملکوت خدا که عیسی مسیح بشارت داد، امری آخرالزمانی نبود. او اعلام کرد که «ملکوت خدا نزدیک است» (انجیل مرقس ۱: ۱۵) و به شاگردانش فرمود: «بعضی از شما که الان در اینجا ایستاده‌اید، پیش از مرگ، ملکوت خدا را با تمام شکوهش خواهید دید» (انجیل مرقس ۹: ۱). او این مطلب را به صورت معماگونه بیان کرد تا غیر از پیروانش متوجه آن نشوند (انجیل مرقس ۴: ۱۱). عیسی فرمود ملکوت خدا بین شماس (انجیل مرقس ۴: ۱۱) و آن در زمان او آغاز شد، نه اینکه در آخرالزمان آغاز خواهد شد (انجیل متی ۱۲: ۲۸) زیرا آن حضرت می‌فرماید: «اگر من بوسیله روح خدا، ارواح ناپاک را بیرون می‌کنم، پس بدانید که ملکوت خداوند در میان شما آغاز شده است» (انجیل متی ۱۲: ۲۸). اما فراگیری ملکوت خدا، در زمانی نامشخص خواهد بود که انسان باید برای آن زمان آماده باشد (انجیل متی ۲۴: ۴۳).

۳. **ملکوت خدا به صورت پادشاهی در زمین:** عیسی مسیح گرچه در دوران خود نتوانست حکومت تشکیل دهد، اما او پادشاهی داوود را احیا خواهد کرد: «خداوند تخت سلطنت جدش داود را به او واگذار خواهد کرد تا برای همیشه بر قوم اسرائیل سلطنت کند» (انجیل لوقا ۱: ۳۲-۳۳). در تمثیلی، او خواهد آمد تا علف‌های هرزه را از گندم جدا کرده و بسوزاند (انجیل متی ۱۳: ۲۴-۳۱). قبل از آغاز پادشاهی زمینی عیسی، شیطان که از آسمان سپاهیان خود را رهبری می‌کند،

به زمین خواهد افتاد (انجیل لوقا ۱۰: ۱۸) و مسیح با لشکریان خود از آسمان فرود خواهد آمد و آنان را به دریاچه آتش خواهد افکند (مکاشفه یوحنا ۲۱: ۸).

۴. **دستور به تهیه شمشیر:** عیسی مسیح به یارانش دستور داد که شمشیر تهیه کنند، حتی اگر مجبور باشند لباس خود را بفروشند (انجیل لوقا ۲۲: ۳۶-۳۸). او فرمود هرکس به فکر نجات جان خود باشد و آمادگی برای شهادت نداشته باشد، خود را هلاک ساخته است (انجیل مرقس ۸: ۳۴-۳۵؛ انجیل متی ۱۰: ۳۷-۳۹؛ انجیل لوقا ۹: ۲۳-۲۵). این آمادگی برای شهادت نشان از مأموریت زمینی و اقتدار سیاسی آن حضرت دارد.

۵. **توصیه به پرداخت مالیات:** عیسی مسیح به یارانش توصیه می‌کند که مال قیصر را به قیصر بدهند و مال خدا را به خدا (انجیل متی ۲۲: ۲۱؛ انجیل مرقس ۱۲: ۱۷؛ انجیل لوقا ۲۰: ۲۵). این توصیه برای جلوگیری از درگیری و خشونت است و یک مسیحی به اختیار خود حق ندارد به حاکمان مالیات بدهد (Tolstoy, 1894, p. 6).

۶. **ترجمه دقیق سخن عیسی:** در ترجمه‌های کتاب مقدس آمده است که عیسی مسیح فرمود: «من یک پادشاه دنیوی نیستم» (انجیل یوحنا ۱۸: ۳۶). اما ترجمه دقیق از نسخه یونانی این سخن به این صورت است: «ouk estin ek tou kosmou» که به معنای «من جزء این نظام یا سیستم نیستم» است. عیسی نفرموده است که حاکمیت خدا غیرزمینی است، بلکه او می‌فرماید پادشاهی خدا مانند پادشاهی دیگر پادشاهان روی زمین نیست (Aslan, 2013, p. 125).

۷. **ارتباط ملکوت آسمانی و زمینی:** از نظر عقلی، حتی اگر ملکوت الهی آسمانی باشد، به دلیل ارتباط مُلک و ملکوت و نیز جسم و روح، پادشاهی آسمان جدای از پادشاهی زمین نیست. برای رسیدن به سعادت معنوی، لازم است که امور مادی انسان تحت تدبیر الهی باشد و نه تحت اطاعت پادشاهان بی‌خدا و دور از معنا و معنویت.

۸. **شرایط زمانی عیسی مسیح:** عدم فعالیت سیاسی آن حضرت را باید به دلیل شرایط زمانی او دانست. عیسی مسیح به دلیل تحت تعقیب بودن از طرف یهودیان و دیگر دشمنان، تلاش کرد تا

برای حفظ اصل آیین خود درگیری ایجاد نکند و بهانه‌ای به دشمنان ندهد. به همین دلیل به یاران خود دستور داد که در درگیری‌ها کوتاه بیایند تا اوضاع بدتر نشود (انجیل متی ۵: ۲۵-۲۶). بنابراین، عیسی مسیح دارای مأموریت سیاسی زمینی از طرف خداوند بود و اگر فرصت برقراری عدالت زمینی و برپایی حکومت الهی را پیدا می‌کرد، قطعاً دریغ نمی‌کرد. اما به دلیل مدت کوتاه سه ساله رسالتش و عدم فراهم آمدن شرایط اجتماعی و سیاسی، مجال آن را نیافت. پس از اثبات اقتدار سیاسی عیسی مسیح، این سؤال پیش می‌آید که پس از عروج آن حضرت، تکلیف اقتدار سیاسی چه می‌شود؟ آیا جانشینان او، اعم از رسولان، اسقفان و کشیشان، علاوه بر اقتدار دینی، اقتدار سیاسی نیز دارند؟ در ادامه به این موضوع خواهیم پرداخت.

### اقتدار سیاسی رسولان

عیسی مسیح شاگردانی داشت که برای رساندن پیام خود و برپایی ملکوت الهی بر روی زمین فرستاده می‌شدند و به آن‌ها رسولان گفته می‌شود (انجیل لوقا ۱۰: ۱-۹). برای تقویت مأموریت رسولان، خداوند به آن‌ها عطایای روح القدس و اقتدار کاریزماتیک عطا کرد: «خدا نیز با علامات، کارهای شگفت‌انگیز، معجزات گوناگون و عطایایی که روح القدس مطابق اراده خود می‌بخشد، صحت کلام ایشان را ثابت نمود» (نامه به عبرانیان ۲: ۴). رسولان، وارثان عیسی مسیح بودند و گرچه مانند او مردم را در امور دنیوی به حاکمان سیاسی ارجاع می‌دادند، چنان‌که پطرس رسول به مردم گفت: «به‌خاطر خداوند، از مقامات کشور اطاعت نمایید، خواه از رهبر مملکت و خواه از مأمورین دولت که از سوی رهبر منصوب شده‌اند» (رساله اول پطرس ۲: ۱۳-۱۴). پولس نیز که بعداً خود را رسول عیسی مسیح معرفی کرد، نوشت: «مطیع دولت و قوانین آن باشید؛ زیرا آن را خدا برقرار کرده است. در تمام نقاط جهان، همه دولت‌ها را خدا بر سر قدرت آورده است. پس هر که از قوانین کشور سرپیچی کند، در واقع از خدا سرپیچی کرده است و البته مجازات خواهد شد» (نامه به رومیان ۱۳: ۱-۲). مطابق این دیدگاه حکومت پادشاهان از جانب خداوند مشروعیت دارند و خداوند پادشاهان را برای برقراری نظم و اجرای عدالت برگزیده است. البته آنها باید نسبت به قوانین الهی نیز پایبند باشند.

اما همان‌طور که اشاره شد، عیسی مسیح با توجه به زمانه خود - که اختیار گرفتن زمام امور سیاسی در آن قابل تصور نبود - مردم را به اطاعت از حاکمان توصیه کرد. این شرایط نیز در دوره رسولان

(۳۰ تا ۱۰۰ میلادی) ادامه داشت؛ از این رو، آن‌ها نیز به اطاعت از حاکمان دعوت کردند. اما وقتی کلیسا زمینه اعمال اقتدار سیاسی را یافت، با قدرت به تبیین الهیاتی و اقامه اقتدار سیاسی خود پرداخت.

### اقتدار سیاسی اسقفان در مسیحیت کاتولیک

در مسیحیت، به طور کلی سه شاخه اصلی و رایج وجود دارد: کاتولیک، ارتدوکس و پروتستان. این سه شاخه در نگرش به اقتدار سیاسی اسقفان نظرات متفاوتی دارند. در کلیسای ارتدوکس، دین و سیاست از یکدیگر تفکیک شده‌اند و اقتدار سیاسی به عهده امپراتور است؛ او حق دخالت در امور کلیسا را ندارد (McGuckin, 2008, p. 14). کلیسای ارتدوکس به شدت مخالف پادشاهی اسقفان است (McGuckin, 2008, p. 380) و پادشاه را برگزیده الهی می‌داند (McGuckin, 2008, p. 382). کلیسای پروتستان، که در قرن ۱۶ میلادی شکل گرفت، نظریه «پادشاهی کشیش» را رد می‌کند و بر این باور است که مسیحیان باید از دخالت در امور سیاسی پرهیز کنند (McGuckin, 2008, p. 380). کلیسای پروتستان مخالف مقام پاپی و سلسله مراتب کلیسایی است؛ از این رو بحث از اقتدار سیاسی اسقفان در آن جایگاهی ندارد. بسیاری از مخالفان اقتدار سیاسی اسقفان در مسیحیت نیز از همین کلیسای پروتستان هستند. در کلیسای کاتولیک نیز نظرات درباره اقتدار سیاسی اسقفان متفاوت است. در طول تاریخ، برخی از اندیشمندان از اقتدار سیاسی اسقفان حمایت کرده‌اند و برخی دیگر مخالف آن بوده‌اند. در ادامه، به بررسی اقتدار سیاسی اسقفان در ادوار مختلف تاریخ کلیسای کاتولیک خواهیم پرداخت.

### بررسی اقتدار سیاسی اسقفان در دوره قسطنطین

جریان دوری مسیحیت از سیاست، تا دوران جفا در مسیحیت اولیه وجود داشت. پس از تخریب دوم معبد سلیمان در سال ۷۰ میلادی و تا صدور فرمان میلان در سال ۳۱۳، دوران جفا نامیده می‌شود (Holloway, 2004, p. 13)؛ اما با ظهور قسطنطین و سیطره او بر کلیسا، فرمان میلان مبنی بر آزادی و امنیت دینی مسیحیان در امپراتوری رم صادر شد و خدمات زیادی به مسیحیان ارائه شد؛ اما امپراتور که حاکمیت سیاسی را به عهده داشت، کم‌کم حاکمیت دینی را نیز از وظایف خود دانست و ریاست شوراهای مسیحی را به عهده گرفت (میلر، ۱۳۸۲، ص ۲۳۵).

امپراتور به عنوان نایب خدا بر روی زمین، وظیفه حفاظت و حمایت از کلیسا و نیز ریاست بر آن داشت (ویور، ۱۳۸۱، ص ۱۳۱) و اصطلاح «سزار-پاپیسم» (Caeseropapism) برای اشاره به اقتدار قدرت سکولار بر قدرت معنوی وضع شد (Geanakoplos, 1966, p. 171).

برخی مانند اِرنل کِرنز (Earl Cairns) معتقدند که این پیوند میان مسیحیت و سیاست باعث ازبین رفتن خلوص و پاکی مسیحیت شد (گریدی، ۱۳۷۷، ص ۲۲۳) و نزدیکی کلیسا و دولت، بیش تر از آن که حامل برکات برای کلیسا بوده باشد، حامل نکات منفی بوده است (کرنز، ۱۹۹۴، ص ۹۹).

به بیان هانس کونگ، الهیدان کاتولیک معاصر، قسطنطین خود را به عنوان اسقف اعظم می دانست و حق انحصاری قانون گذاری در مسائل کلیسایی را داشت. او بدون مشورت با اسقفان، شورای کلیسایی اول را در نیقیه برگزار کرد. ادعا شده است که امپراتور، شهر رم و نیمه غربی امپراتوری را به عنوان هدیه به اسقفان رم واگذار کرده است؛ اما این ادعا به عنوان یک سند جعلی شناخته شده است. در حقیقت، او به دلیل درگیری با شرق، اختیار امور دینی و مدنی را به روحانیون کلیسا واگذار کرد. (کونگ، ۱۳۸۴، ص ۹۱).

حاصل آنکه در دوران جفا، مسیحیت از سیاست دور بود تا اینکه قسطنطین با صدور فرمان میلان، آزادی دینی را فراهم کرد و حاکمیت دینی را نیز به عهده گرفت. این وضعیت به «سزار-پاپیسم» معروف شد. قسطنطین شورای نیقیه را بدون مشورت با اسقفان برگزار می کرد و در نهایت، اسقفان نه تنها اقتدار سیاسی نیافتند، بلکه اقتدار دینی شان نیز تضعیف شد.

### بررسی اقتدار سیاسی اسقفان در قرون وسطی

دوره تاریخ اروپا از قرن پنجم تا پانزدهم میلادی، که به عنوان قرون وسطی شناخته می شود، اوج قدرت و تأثیر کلیسای کاتولیک است. کلیسا مدعی بود که از سوی خداوند از چنان اقتداری برخوردار است که می تواند بر مردم حکومت الهی داشته باشد و تنها در برابر خداوند مسئول هست و نه مردم. وظیفه مردم اطاعت بی چون و چرای از کلیساست (رحیق اغصان، ۱۳۸۴، ص ۳۵۸) امپراتور نیز فرزند کلیسا هست و نه فوق کلیسا (قدردان قراملکی، ۱۳۷۹، ص ۲۱). اسقف های سده پنجم ادعای تفوق عام را آن قدر تکرار کردند تا به اصول کاتولیکی درآمد (کونگ، ۱۳۸۴، صص ۹۲-۹۳). کلیسا ادعا کرد که باید امپراتور از سوی او منصوب شود و

اجرای دستورات کلیسا را بر عهده داشته باشد. در سال ۸۰۰ م. پاپ لئوی سوم، شارلمانی را به عنوان پادشاه فرانک‌ها تاج‌گذاری کرد و عملاً «امپراتوری مقدس روم» را تأسیس کرد (طباطبایی، ۱۳۸۰، صص ۱۳-۱۴). شارلمانی، اغلب کتاب «شهر خدا»ی آگوستین را به دست داشت و ادعا می‌کرد که امپراتوری او برای تأسیس شهر خدا برگزیده شده است (Weithman, 1992, p. 7360) حتی برخی او را «داوود دوم» نیز نامیدند (طباطبایی، ۱۳۸۰، صص ۱۴-۱۵). در قرن یازدهم، کاردینال هامبرت درباره اقتدار رأی پاپ اظهار داشت: «مقام پاپی منشأ و معیار هر قانونی است؛ مرجعیت اعلای آن می‌تواند بر همه چیز داوری کند و هیچ کس نمی‌تواند درباره آن داوری کند. پاپ برای کلیسا در حکم لولا برای در، سرچشمه برای رودخانه و مادر برای خانواده است. رابطه کلیسا با دولت مانند رابطه خورشید با ماه یا رابطه نفس با بدن یا رابطه رئیس با کارمندان است» (کونگ، ۱۳۸۴، صص ۱۳۵-۳۶).

آرزوهای سلطنتی پاپ‌ها به طور کامل در دوران اینوسنت سوم (۱۱۹۸-۱۲۱۶) به واقعیت پیوست (کونگ، ۱۳۸۴، ص ۱۴۳). اینوسنت سوم، مقام پادشاهی را به ماه و مقام پاپی را به خورشید تشبیه کرد و بیان داشت که نور ماه از نور خورشید نشأت می‌گیرد. او تأکید کرد که مقام پاپی یک مقام الهی است، در حالی که مقام پادشاهی یک مقام انسانی است که باید به مقام الهی اطاعت کند (Halfmann, 2002, vol. 7, p. 43).

پادشاهان از طریق تدهین توسط پاپ‌ها از فیض الهی برای حکمرانی برخوردار می‌شدند (کونگ، ۱۳۸۴، ص ۱۲۳). تقریباً در تمام این دوران، پاپ‌ها حکمرانی می‌کردند، به جز در زمان پاپ کلمنت پنجم (۱۳۰۹ میلادی) که دربار پاپ به فرانسه منتقل شد و تحت فشار و اقتدار پادشاه قرار گرفت. برخی این انتقال را آغاز دوره‌ای می‌دانند که به اسارت بابلی یهودیان شباهت دارد. پاپ‌ها تا سال ۱۳۷۷ میلادی تحت کنترل و نفوذ پادشاهان فرانسه بودند و قدرتی که در اروپا داشتند، از دست دادند (کرنز، ۱۹۹۴، ص ۲۳۳).

خلاصه آنکه در قرون وسطی، کلیسای کاتولیک به اوج قدرت خود رسید و مدعی بود که تنها در برابر خداوند مسئول است. پاپ‌ها بر امور سیاسی تأثیر گذاشتند و امپراتوران را منصوب می‌کردند. با تأسیس «امپراتوری مقدس روم» توسط شارلمانی، مقام پاپی به مقام پادشاهی برتری یافت. اما در دوران پاپ کلمنت پنجم، نفوذ پاپ‌ها کاهش یافت و تحت فشار پادشاهان فرانسه قرار گرفتند.

## بررسی اقتدار سیاسی اسقفان بعد از قرون وسطی

در قرون وسطی، کلیسا به اوج قدرت خود رسید، اما از این قدرت سوءاستفاده کرد و تمامی امور را تحت کنترل خود گرفت. هر نظریه‌ای، حتی در علوم تجربی که با نظرات کلیسا مغایرت داشت، رد شد و افرادی که این نظریات را مطرح می‌کردند، به بدعت و مجازات‌های سخت محکوم شدند. یکی از نمونه‌های بارز این موضوع، محاکمه گالیله در دادگاه‌های تفتیش عقاید بود که به صدور حکم ارتداد و اعدام او از سوی کلیسا انجامید و در نهایت گالیله مجبور به توبه شد. همچنین، برخی اسقفان دنیاپرست از موقعیت خود سوءاستفاده‌های اقتصادی و اخلاقی کردند و به اعتبار مسیحیت راستین آسیب زدند، به‌طوری‌که این دوران به «عصر تاریکی» شهرت یافت. (Halfmann, 2002, vol. 4, p. 529). مردم که از سلطه و سیطره بی‌جای کلیسا بر همه عرصه‌های زندگی خود به تنگ آمده بودند، راه برون‌رفت از آن را ترک کلیسا و خروج از قیومیت اربابان کلیسا دانستند. این وضعیت باعث شد که نظریه جدایی دین از سیاست قوت بگیرد و سکولاریسم به وجود آید. پس از این دوره، دیگر کلیسا نتوانست اقتدار سیاسی جامعه را عهده‌دار شود و به دادن توصیه‌های دینی و اخلاقی به حاکمان و مردم بسنده کرد.

## ادله موافقین اقتدار سیاسی اسقفان

موافقان اقتدار سیاسی اسقفان از دلایل الهیاتی و نقلی برای اثبات نظریه خود استفاده کرده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها به شرح زیر است:

۱. **اقتدار عیسی مسیح:** عیسی مسیح هم اقتدار دینی و هم سیاسی داشت و این دو اقتدار به جانشینانش منتقل شده است. بطلمیوس لوکایی (۱۲۳۶-۱۳۲۷م) بیان داشت که چون عیسی مسیح دو شأن «فرزند انسان» و «فرزند خدا» را داشت، هم اقتدار دینی و هم سیاسی داشت و از این رو در کتاب مقدس از او به عنوان «پادشاه» تعبیر شده است. اقتدار سیاسی مسیح به پطرس رسول منتقل شده و از او به پاپ رسیده است. اگر کسی غیر از پاپ حکومت را به عهده بگیرد، باید تابع کلیسا باشد و در غیر این صورت، حکومت او غیر مشروع است (Ptolemy of Lucca, 1997, p. 100). به عبارتی، مشروعیت حکومت از آن کلیساست و کلیساست که به پادشاه اجازه می‌دهد از جانب او، اداره امور جامعه را به عهده بگیرد. از این رو، عزل و نصب امپراتور نیز از اختیارات پاپ است. آلوارو پلایو، اسقف اسپانیایی قرن چهاردهم، نیز بیان داشت که همچنان که عیسی مسیح دارای دو

طبیعت بود، خلیفه او و تمام پاپ‌ها نیز به گونه‌ای دارای دو طبیعت هستند که از طبیعت الهی در امور اخروی و از طبیعت انسانی در امور دنیوی بهره می‌برند. از نظر او، هر کس بر جان‌های مردم اقتدار دارد، به طریق اولی بر بدن آن‌ها نیز اقتدار دارد. پاپ به منزله رأس کلیساست و امپراتور به منزله دست آن است (طباطبایی، ۱۳۸۰، صص ۹۱-۹۳).

۲. **دو شمشیر:** برنارد کلروو (Bernard of Clairvaux) در اوایل قرن دوازدهم از جمله کسانی بود که مدعی شد «دو شمشیر» که در انجیل لوقا ۲۲: ۳۸ آمده، نماد دو قدرت دین و دنیا و متعلق به کلیساست (Morris, 1991, p. 207). این آموزه تحت تأثیر پاپ اینوسنت سوم (۱۱۹۸-۱۲۱۶) و پاپ بونیفاس هشتم (۱۲۹۴-۱۳۰۳) به آموزه رسمی کلیسا تبدیل شد (باریه، ۱۳۸۴، ص ۲۷). مطابق این نظریه، پاپ قدرت دینی را مستقیماً و قدرت دنیوی را غیرمستقیم از طریق پادشاهان تحت امر خود اعمال می‌کند. لئوی یکم (پاپ دوران ۴۴۰ تا ۴۶۱ میلادی) بیان داشت که پادشاه حق حاکمیت ندارد و تنها پاپ که جانشین پطرس است، حق حاکمیت دارد (Cunningham, 2009, p. 28). در آغاز سده چهاردهم، پاپ بونیفاس هشتم نیز معتقد بود که مراد از «دو شمشیر»، قدرت مادی و معنوی است و قدرت معنوی باید قدرت زمینی را کنترل کند و هر دو شمشیر در اختیار کلیسا قرار دارد (O'Collins & Farrugia, 2003, p. 308).

۳. **مطیع بودن قدرت دنیوی:** متأله و فیلسوف مسیحی توماس آکویناس (۱۲۲۵-۱۲۷۴) هر دو اقتدار دینی و دنیوی را از خداوند می‌داند، اما معتقد است که قدرت دنیوی باید مطیع قدرت دینی باشد (Aquinas, 2002, p. xxviii). عبارتی، این دو اقتدار در عرض یکدیگر نیستند؛ بلکه در طول یکدیگرند و اقتدار دینی از دنیوی برتر است. از نظر او، پاپ می‌تواند پادشاه بزهکاری را مؤاخذه کند یا مردم را از قید بیعت با او برهاند. به علاوه، حکومت موظف به حراست دین، حمایت از کلیسا و اجرای فرامین آن دستگاه است (White, 2003, p. 115). در این راستا، آکویناس از تمثیل کشتی استفاده می‌کند و پاپ و رهبران مذهبی را در حکم ناخدای کشتی می‌داند که وظیفه هدایت کشتی و سالم رساندن آن به مقصد را دارند و پادشاه نقش نجاری را دارد که دائماً در صدد جلوگیری از نفوذ آب به داخل کشتی و تعمیر و نگهداری آن است (Aquinas, 2002, p. 39).

۴. **آیات انجیل:** آیاتی که دستور داده‌اند که «مال قیصر را به قیصر بدهید و مال خدا را به خدا» (انجیل متی ۲۲: ۲۱؛ انجیل مرقس ۱۲: ۱۷؛ انجیل لوقا ۲۰: ۲۵) به صرف همراهی عیسی با قوانین امپراتوری بوده است و نه جدایی دین از سیاست (طباطبایی، ۱۳۸۰، ص ۲۵).  
به طور خلاصه موافقان اقتدار سیاسی اسقفان با استناد به دلایل الهیاتی و نقلی، بر این باورند که اقتدار عیسی مسیح که هم دینی و هم سیاسی بود، به جانشینانش منتقل شده و مشروعیت حکومت‌ها وابسته به کلیساست. مفهوم «دو شمشیر» در انجیل لوقا نماد دو قدرت دین و دنیا است که به کلیسا تعلق دارد و پاپ قدرت دینی را مستقیماً و دنیوی را غیرمستقیم اعمال می‌کند. همچنین، توماس آکویناس معتقد است که قدرت دنیوی باید مطیع قدرت دینی باشد و پاپ می‌تواند پادشاهان را مؤاخذه کند. آیات انجیل نیز نشان‌دهنده همراهی عیسی با قوانین امپراتوری و عدم جدایی دین از سیاست هستند.

### ادله مخالفین اقتدار سیاسی اسقفان

برخی از متفکران مسیحی اساساً با اقتدار سیاسی اسقفان مخالف‌اند و دخالت اسقفان در امور سیاسی در برهه‌هایی از تاریخ مسیحیت را غیرقابل قبول می‌دانند. اهم ادله آن‌ها بدین قرار است:

۱. **استقلال پادشاهان:** پادشاهان قبل از پاپ وجود داشته‌اند و پیش از آنکه کشیشی وجود داشته باشد، پادشاهان به طور مستقل حکومت کرده‌اند (تیرنی، ۱۳۹۳، صص ۸۲-۸۳) و یلیام اکامی (۱۲۸۵-۱۳۴۷م) با استناد به این دلیل، همگان از جمله پاپ را تابع امپراتور می‌دانست (طباطبایی، ۱۳۸۰، صص ۸۸-۸۹). این استقلال همچنان ادامه دارد و تغییری در آن ایجاد نشده است. پس اسقفان حق حاکمیت سیاسی ندارند.

**نقد:** با آمدن مسیح، قوانین تغییر کرد؛ گرچه در گذشته اقتدار سیاسی از آن پادشاه بود، اما اولاً در طول تاریخ طبقه روحانیان حاکم وجود داشته است و ثانیاً با آمدن مسیح جهان دگرگون شده است (تیرنی، ۱۳۹۳، صص ۸۲-۸۳). پس قوانین قبلی راجع به حکومت منسوخ شده است و حکومت از آن کلیساست.

۲. **عدم اقتدار سیاسی عیسی مسیح:** عیسی مسیح اقتدار سیاسی نداشته است که دیگران وارث آن باشند. از نظر ژان دوپاری کشیش قرن ۱۴ میلادی پادشاهی عیسی مسیح یا به اعتبار اینکه او «خدا» بوده و با خالق عالمیان اتحاد داشته، است؛ از این حیث، او نه تنها بر انسان، بلکه بر همه

موجودات سلطنت داشت؛ یا پادشاهی او به اعتبار اینکه فرزند انسان و فرزند خدا بوده، است؛ که در این صورت او نه پادشاه دنیا، بلکه پادشاه آسمان بوده و به همین دلیل در کتاب مقدس، «پادشاه» و «روحانی» خوانده شده است (طباطبایی، ۱۳۸۰، صص ۵۵-۶۰). در نتیجه عیسی مسیح اقتدار سیاسی نداشته است تا این اقتدار به جانشینانش برسد. ویلیام اکامی از متفکرین قرن ۱۴ میلادی، اقتدار پاپ را تنها در امور روحانی دانست و نه دنیوی (McGrade, 1974, p. 52). خود عیسی مسیح تأکید کرد که «پادشاهی من در این جهان نیست» (انجیل یوحنا ۱۸: ۳۶). اکامی بیان داشت که پاپ هیچ اقتدار دنیوی از عیسی مسیح به ارث نبرده است (McGrade, 1974, pp. 78-79).

**نقد:** ادله اقتدار سیاسی عیسی مسیح به طور مفصل قبلاً ذکر و اثبات شد.

۳. **مشروعیت پادشاه:** پادشاه، مشروعیت خود را بدون واسطه کلیسا، از خداوند دریافت می‌کند. از نظر نیکولائوس کوزانوس (۱۴۰۱-۱۴۶۴)، قدرت سیاسی پادشاه از اقتدار پاپ مستقل است و مراسم تقدیس پادشاهان که در مسیحیت مرسوم بوده است، تنها از باب تأکید بر شکوه و جلال سلطنت است و نه این که سلطنت، ناشی از اقتدار روحانی است. مشروعیت یک پادشاه تا زمانی است که مطابق مصالح عامه عمل کند (تیرنی، ۱۳۹۳، صص ۹۸-۱۰۰). ژان بُدِن (Jean Bodin)، فیلسوف فرانسوی قرن ۱۶، پادشاه را نایب خداوند بر روی زمین دانست که به اراده الهی بر سر کار می‌آید. حاکمیت او، مطلق و دائمی است و به جز خدای متعال احدی از پادشاه، حاکم بالاتر نیست (فاستر، ۱۳۸۵، ج ۱، صص ۴۶۳-۴۶۴). چون پادشاه تصویری از خداوند بر روی زمین است، اطاعت از او، اطاعت از خداوند و تحقیر او، تحقیر خداوند محسوب می‌شود (باریه، ۱۳۸۴، صص ۶۸-۶۹). ژاک بنینی بوسوئه، اسقف کاتولیک قرن هفدهم، شاه را ظل الله و خدای روی زمین می‌داند که او واجب‌الاطاعه است، حتی اگر فسق او ثابت شود؛ از این رو قیام علیه پادشاه جایز نیست؛ زیرا در این صورت نظام دولت مختل و آرامش عمومی دستخوش زوال خواهد شد (طباطبایی، ۱۳۸۰، صص ۱۲۱-۱۲۲).

**نقد:** کلیسای کاتولیک، پادشاه را نیز از اعضای خود می‌داند که باید مطیع کلیسا باشد (قردان قراملکی، ۱۳۷۹، ص ۲۱) و با آمدن عیسی مسیح همه امور مادی و معنوی در اختیار آن حضرت و جانشین او پاپ قرار گرفت. پادشاه با اجازه پاپ حق حکومت دارد (رحیق اغصان، ۱۳۸۴، ص ۳۵۸) و در سایه کلیسا، ظل الله محسوب می‌شود.

۴. **دو شمشیر و جدایی دین و سیاست:** اصطلاح «دو شمشیر» در اناجیل یعنی جدایی دین و سیاست؛ کشیش آلمانی گِرهو رایشرزبرگ (gerhoh reicersberg) در قرن دوازدهم مخالف دخالت کلیسا در حکومت بود؛ چراکه معتقد بود این مخالف تکلیف «دو شمشیر» در اناجیل است (Halfmann, 2002, vol. 6, p. 167). توضیح آنکه عیسی مسیح به شاگردانش فرمود: اگر شمشیر ندارید، لباس خود را بفروشید و شمشیر بخريد، شاگردانش در جواب گفتند: دو شمشیر داریم و عیسی مسیح فرمود: بس است (انجيل لوقا ۲۲: ۳۵-۳۸)، این تعبیر «دو شمشیر» در آغاز سده‌های دهم تا نیمه نخست دوازدهم، به تدریج به «دو قدرت دین و دنیا» تفسیر شد (Morris, 1991, p. 207). در حالی که دو شمشیر یعنی جدایی دین و سیاست که هیچ کدام حق دخالت در دیگری ندارد.

**نقد:** جدایی دین از سیاست امری معقول نیست؛ دینی که به سعادت معنوی بشر می‌اندیشد، نمی‌تواند بدون ارائه برنامه برای زندگی مادی و روابط اجتماعی و سیاسی، به طراحی زیست معنوی بپردازد. حیات مادی و معنوی بشر چنان به هم آمیخته‌اند که واضع و مدیر قوانین آنها باید یکی باشد. وقتی که معترف هستید که حاکم معنوی، خدا و منتخبین الهی هستند، حاکم دنیوی نیز باید خدای خالق و حکیم و اوصیای برحق او باشند.

متأسفانه، کلیسا در برخی دوره‌ها، به‌ویژه در سده‌های میانی، از قدرت خود سوءاستفاده کرد و دامنه اقتدارش را حتی به حوزه‌های علوم تجربی گسترش داد. آن‌ها ادعا می‌کردند که نظر کلیسا در تمامی زمینه‌ها معتبر است و کلیسا از خطا مصون و صاحب عصمت است. همچنین، دادگاه‌های تفتیش عقاید را راه‌اندازی کردند و بسیاری از اندیشمندان را به بدعت‌گذاری متهم کرده و به اعدام محکوم کردند. یکی از مشهورترین نمونه‌ها، محکومیت گالیله بود؛ او بر این باور بود که زمین به دور خورشید می‌گردد، درحالی که کلیسا معتقد بود خورشید به دور زمین می‌چرخد و در نهایت گالیله را مجبور به توبه کردند.

در این میان، نظر ژان ژاک روسو، فیلسوف سوئیسی قرن هجدهم، جالب توجه است. او بر این باور است که نه تنها سیاست از دیانت جدا نیست، بلکه آمیزش آن نیز مانند آنچه در کلیسای کاتولیک رخ داده، قابل قبول نیست. روسو ضرورت دین را هم در حوزه شخصی و هم در حوزه سیاسی و اجتماعی می‌پذیرد و معتقد است که برای اینکه قوانین الهی ضمانت اجرا داشته باشند، باید به قوانین مدنی تبدیل شوند (باریه، ۱۳۸۴، صص ۱۸۳-۸۴). اما روسو بین مسیحیت انجیلی و مسیحیت

رومی تفاوت قائل می‌شود. در مسیحیت انجیلی، حکومت عیسی مسیح یک حکومت معنوی است که از نظام سیاسی جداست؛ به همین دلیل، پیوند عاطفی شهروندان با دولت قطع می‌شود و این امر حتی می‌تواند زمینه‌ساز استبداد دولتی بدون هیچ مقاومتی باشد. در مقابل، مسیحیت رومی در جامعه و دولت دخالت کرده و بر آن‌ها تسلط پیدا می‌کند، که این نوع دخالت می‌تواند به از بین رفتن وحدت اجتماعی منجر شود (باربیه، ۱۳۸۴، صص ۱۸۷-۸۹)، پس دولت به کدام دین نیاز دارد؟ روسو در پاسخ می‌گوید که دین نه باید با دولت درآمیزد و نه کاملاً از آن جدا باشد، بلکه به یک هماهنگی و وحدت نیاز دارد. نمونه موفق‌تری که روسو به آن اشاره می‌کند، اسلام اولیه است. او می‌نویسد: «محمد [صلی الله علیه و آله] برداشت بسیار درستی از حکومت داشت و نظام سیاسی خود را به طور کامل با نظام مذهبی یکی کرد. تا زمانی که ساختار حکومت او در دوران فرمانروایی خلفا و جانشینانشان برقرار بود، حکومت منسجم و به خوبی اداره می‌شد» (باربیه، ۱۳۸۴، صص ۱۸۹-۹۰).

خلاصه آنکه مخالفان اقتدار سیاسی اسقفان به دلایل مختلفی بر این باورند که دخالت اسقفان در سیاست غیرقابل قبول است. آن‌ها استقلال پادشاهان را تأکید می‌کنند و معتقدند که عیسی مسیح هیچ اقتدار سیاسی نداشته و مشروعیت پادشاهان به طور مستقیم از خداوند است. همچنین، مفهوم «دو شمشیر» را به جدایی دین و سیاست مرتبط می‌دانند و بر سوءاستفاده‌های تاریخی کلیسا از قدرت تأکید می‌کنند.

### جمع‌بندی

در مسیحیت، مشروعیت حکومت از آن پروردگار است، زیرا او حاکم مطلق جهان است. خداوند برای برپایی حاکمیت خود در جهان به عده‌ای اقتدار خویش را تفویض کرده است که عیسی مسیح در رأس آن‌ها قرار دارد. عیسی مسیح در جنبه‌های بشری، مادی و معنوی، فردی و اجتماعی صاحب اختیار مطلق بوده و به دلیل ارتباط ملک و ملکوت، هم ولایت معنوی و هم ولایت سیاسی دارد. بشارت او به ملکوت الهی جنبه سیاسی و ملکی نیز داشت و او ضمن انتقاد از حاکمیت دستور خرید شمشیر و آمادگی برای جان‌فشانی را به یاران خود داد. عیسی مسیح نگفت که پادشاهی او غیرزمینی است، بلکه فرمود که نوع پادشاهی او مانند دیگر پادشاهان نیست.

در دوره سه ساله رسالت خود، به دلیل عدم فراهم بودن شرایط اجتماعی و سیاسی و آزار و اذیت یهودیان و حاکمان وقت، او تلاش کرد برای حفظ آیین خود از درگیری با حاکمان بپرهیزد و حتی در برخی موارد به اطاعت از فرامین آن‌ها توصیه کرد.

پس از عروج عیسی مسیح، وارثان او شامل رسولان، اسقفان و کشیشان علاوه بر اقتدار دینی، حق اقتدار سیاسی نیز به ارث بردند. هرچند در شرایطی که امکان اعمال اقتدار سیاسی وجود نداشت، به توصیه‌های اخلاقی و سیاسی بسنده کردند، اما در دوره‌هایی، به‌ویژه در قرون وسطی که شرایط برای اعمال قدرت مهیا بود، کلیسا زمام امور را به عهده گرفت یا با تفویض اختیارات خود به پادشاهان، به حکومت آن‌ها مشروعیت بخشید.

کلیسا اصطلاح «دو شمشیر» در کلمات عیسی مسیح را نماد دو اقتدار دینی و دنیوی تفسیر کرد که هر دو متعلق به کلیساست و جدایی دین از سیاست را امری نامعقول دانست، زیرا دو بعد مادی و معنوی بشر از یکدیگر جدا نیستند. کلیسا هر دو اقتدار را از خداوند دانست و بیان کرد که اقتدار دنیوی باید مطیع اقتدار دینی باشد. به تمثیلی، پاپ مانند ناخدای کشتی است و پادشاه مانند نجاری که وظیفه حفظ و نگهداری کشتی را دارد، نه هدایت آن. کلیسای کاتولیک بر این باور است که عیسی مسیح در آخرالزمان ظهور خواهد کرد و حاکمیت الهی را اقامه خواهد کرد.

### کتابنامه

- باریه، موریس. ۱۳۸۴. دین و سیاست در اندیشه مدرن. ترجمه‌ی امیر رضایی. تهران: قصیده‌سرا.
- تیرنی، برایان. ۱۳۹۳. دین، قانون و پیدایش فکر مشروطه. ترجمه‌ی حسین بادامچی و محمد راسخ. تهران: نگاه معاصر.
- رحیق اغصان، علی. ۱۳۸۴. دانشنامه در علم سیاست. تهران: فرهنگ صبا.
- طباطبایی، سیدجواد. ۱۳۸۰. مفهوم ولایت مطلقه در اندیشه سیاسی سده‌های میانه. تهران: نگاه معاصر.
- عمید، حسن. ۱۳۸۹. فرهنگ عمید. تهران: امیرکبیر.
- فاستر، مایکل برسفورد. ۱۳۸۵. کتاب خداوندان اندیشه سیاسی. ترجمه‌ی جواد شیخ الاسلامی. تهران: امیرکبیر.

- قدردان قراملکی، محمدحسن. ۱۳۷۹. سکولاریزم در مسیحیت و اسلام. قم: بوستان کتاب.
- کرنز، ارل. ۱۹۹۴. سرگذشت مسیحیت در طول تاریخ. ترجمه‌ی آرمان رشدی. شورای کلیساهای جماعت ربانی.
- کونگ، هانس. ۱۳۸۴. تاریخ کلیسای کاتولیک. ترجمه‌ی حسن قنبری. قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- گریدی، جوان ا. ۱۳۷۷. مسیحیت و بدعت‌ها. ترجمه‌ی عبدالرحیم سلیمانی اردستانی. قم: طه.
- لین، تونی. ۲۰۱۰. تاریخ تفکر مسیحی. ترجمه‌ی روبرت آسریان. انگلستان: انتشارات ایلام.
- میلر، ویلیام مک‌الوی. ۱۳۸۲. تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران. تهران: اساطیر.
- هابز، توماس. ۱۳۸۲. لویاتان. ترجمه‌ی حسین بشریه. تهران: نشر نی.
- وینسنت، اندرو. ۱۳۷۱. نظریه‌های دولت. ترجمه‌ی حسن بشریه. تهران: نشر نی.
- ویور، مری جو. ۱۳۸۱. درآمدی به مسیحیت. ترجمه‌ی حسن قنبری. قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

- Aquinas, Thomas. 2002. *Aquinas Political Writings*. Translated by R.W. Dyson. New York: Cambridge University.
- Aslan, Reza. 2013. *Zealot: The Life and Times of Jesus of Nazareth*. New York: Random House.
- Chilton, Bruce, and Jacob Neusner. 1999. *Types of Authority in Formative Christianity and Judaism*. 1 edition. London: Routledge.
- Cunningham, Lawrence S. 2009. *An Introduction to Catholicism*. New York: Cambridge University Press.
- Geanakoplos, Deno John. 1966. *Church Building and "Caesaropapism", A.D. 312-562*. London: William Clowes.
- Halfmann, Janet. 2002. *New Catholic Encyclopedia*. USA: Gale.
- Holloway, R. Ross. 2004. *Constantine and Rome*. New Haven: Yale University Press.
- McGrade, Arthur Stephen. 1974. *The Political Thought of William of Ockham; Personal and Institutional Principles*. New York: Cambridge University Press.
- McGuckin, John Anthony. 2008. *The Orthodox Church: An Introduction to Its History, Doctrine, and Spiritual Culture*. Wiley-Blackwell.
- Morris, Colin. 1991. *The Papal Monarchy: The Western Church from 105 to 1250*. USA: Oxford University Press.
- O'Collins, Gerald, and Mario Farrugia. 2003. *Catholicism: The Story of Catholic Christianity*. New York: Oxford University Press Inc.
- *Oxford Advanced Learner's Dictionary*. 2010. 8th ed. USA: Oxford University Press España, S.A.

- PtolemyofLucca. 1997. *On the Government of Rulers: De Regimine Principum*. Translated by James M. Blythe. The Middle Ages Series. Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
- Tolstoy, Leo. 1894. *The Kingdom of God Is Within You*. Translated by Constance Garnett. New York: Cassell.
- Weithman, Paul j. 1992. "Augustine and Aquinas on Original Sin and Th Function of Political Authority." *Journal of the History of Philosophy* 30 (3).
- White, Michael. 2003. *Political Philosophy: An Historical Introduction*. USA: Oxford University Press.